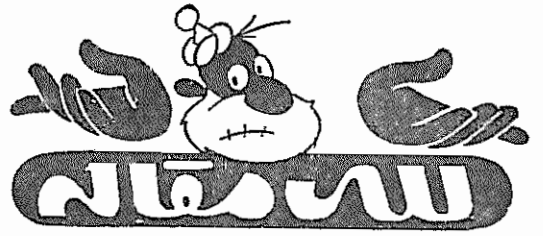


توتیبونا

ملت - مبارك باشه كاكا جون!.. توهيم كه مثل اعيان و اشرف شيكم گنده شدي!...

كاكا - اي بابا دست بدلم نزار كه دلم خيلي پره!





اندر تأمین یافتن سرمایه های کوچک!

آنطور که شنیده ایم در قانون تجارت تغییرات زیادی بعمل آمده و قانون اصلاح شده بودی تقدیم مجلسین خواهد گردید تا تصویب برسد و بموقع اجراء گذاشته شود. امتیاز بازاری که این قانون نسبت به قانون فعلی دارد این است که در قانون جدید «سرمایه های کوچک» تأمین کافی بدست می آورند و حالا برای آنکه قضیه به خوبی دستگیران شود و برای شما قابل قبول باشد که سرمایه های کوچک از این پس برخلاف سابق واقعا «تأمین کافی» بدست خواهند آورد اجازه بدهد موضع کسب و کاریک سرمایه دار کوچک را پس از تصویب رسیدن این قانون برای شما تشریح کنم.

شک نیست که شما هم مثل مخلص تون کاکا هر وقت لفظ «سرمایه دار کوچک» بگوشتان میخورد بی اختیار بیاد «مشدی حسن بقال» می افتید پس چه بهتر که اسم قهرمان داستان ماهم مشدی حسن باشد.

فرض کنیم قانون اصلاح شده تجارت بتصویب مجلسین رسیده و مشدی حسن نامی آمده و بانکای این قانون با سرمایه کوچکش یک دکان خواربار فروشی باز کرده ولی آیا فکر میکنید که او بتواند راحت و بی درد سر باکس خودش ادامه دهد؟ معاذالله چون هنوز چند روزی از افتتاح نیم بابی او نگذشته چند تا از آن آدمهای بدبین و منفی باف می آیند و در لافاه دوستی و غمخواری دلش را خالی میکنند که تو چطور میتوانی با این شندرقاز سرمایه در مقابل رقیب های گردن کلفت و سوپرمارکت دارها مقاومت کنی؟ امروز یک تاجر قند را بتو کیلویی بیست و هفتزار میفروشد و تو مجبوری آن را کیلویی بیست و هشتزار به خلق آنکه بفروشی و لی فردا یک تاجر دیگر که قند را با استفاده از مبادلات مرزی مرز نشین ها وارد کرده شبیه قند تر اکیلویی بیست و دوزار به همکاری میفروشد و تو مجبوری دکانت را نخته کنی و بروی اردوگاه کار.

البته این حرفها ابتدا روحیه مشدی حسن را بکلی از بین میبرد ولی مرور ایام بخوبی باو ثابت خواهد کرد که تخریر سرمایه کوچک او واقعا «تأمین دارد». حالا چطور؟ مشدی حسن چند روزی که به کسب و کار میبرد داند و حس می کند که در مقابل سرمایه رقبای گردن کلفت خیلی کم و ناچیز است ناچار بیانک متوسل میشود که اروام صنفی استفاده کند اما بانک بعد از دو ماه و اندکی او را بنام حقیقتات علمی سر می گرداند بوی اخبار میکشد که چون سرمایه شما کم است بانک تاهز از تومان وام حاضر است شما بدهد. مشدی حسن ناچار عطای بانک را به نقاشی می بخشد و دست بدامن صرف و زول تومانی دهشاهی می شود و یک سال بعد حس میکند که بله سرمایه کوچک او آنچنان تأمین پیدا کرده که نه خودش جرئت دارد بانک دهسه بزند و نه زن و بچه اش برای آنرا دارند که نگاه چپ بآن بکنند چون هر چه دارد و ندارد همرا باید بدهد به جناب صرف باشی

تا او برایش در یک جای «امن» نگهداری کند! مشدی حسن تأمین خواهد بعلت «تأمین یافتن» سرمایه کوچکش خوشحال بشود و نیش خود را باز کند دفعتا یک کیف بدست مالیاتخونه ظاهر میشود و باو اخبار میکند که آمده است سرمایه او را بعلت عدم پرداخت مالیات «تأمین کند»! و مشدی حسن وقتی می بیند آنقدر مهم شده که سرمایه کوچک او را دو نفر یعنی صرف باشی و مامور مالیات، دارند «تأمین میکنند» بحدی خوشحال می شود که وقتی بنای بشکن زدن را میگذارد درو همسایه ها خیال می کنند او دیوانه شده است و همین جاست که مشدی حسن تحویل دارالمجانین میگردد و آنجا با خیال راحت تخت پوست میاندازد چون میدانند که چه باشد و چه نباشد سرمایه کوچک او در تأمین ابدی است!

در آمد و... پیش در آمد!

از شما چه پنهان که تا چند روز پیش بنده شرمند معنی پیش در آمد» رانمی دانستم ولی چند روز پیش که برای پرداخت مالیات بر درآمد به وزارت مالیاتخونه رفتم فهمیدم که بعله پیش در آمد یعنی پیش در آمد...!

قضیه از این قرار بود که از وقتی قدم اول را توی مالیاتخونه گذاشتم تا وقتی که ورقه تصفیه حساب رو از قسمت مالیاتی گرفتم باندازه یک «قبوه خونه» پول چائی از حقیر گرفتند و آخر سر هم سه چهار هزار تومان مالیات بر درآمد برام نوشتند.

من پرسیدم خوب این سه چهار هزار تومان آخری که مالیات بر درآمد بود، ولی بفرمائید ببینم آن دوسه هزار تومان پول چائی که اول کار دادم چه صیغه ای بود... جواب دادند:

پیش در آمد!

واگذاری کار مردم بر مردم

بهداری شهرتاری از مردم تقاضا کرده که از این پس به متقلبین مواد غذایی خانه و دکان اجاره ندهند و بدین ترتیب در یک امر بخصوص که عبارت باشد از مبارزه با متقلبین و حفظ بهداشت عمومی، کار مردم بخود مردم وا گذارده است.

اگر قرار باشد در سایر موارد نیز به همین ترتیب کار مردم بخود مردم وا گذار شود باید کلانتریها هم از مردم تقاضا کنند که به دزدها خانه و مسکن اجاره ندهند فقط باقی میماند شناختن متقلبین مواد غذایی و دزدها که باید به باد کستری رفت و با خواندن پرونده آنها و دیدن عکشان آنها را شناخت!

«در روزه خوانی»

واعظ بیائید همه با هم بسوی خدا برویم... آقای ساعت - پیاده میخواین برین بابا اتوبوس؟ چون من قلبم ضعیفه نمیتونم زیاد راه بیام «جادو»

از این بعد برای تشویق مردم قبالة ازدواج با عبارات جالبتر و قشنگتری نوشته میشود! - جرابید



زن - عزیزم بیاییم اینجا، یک قیاله های قشنگی داره که نمیدونی!!

موشها بایگانی شهرداری را خوردند - جرابید

زن بابا

شهر نو

موشها مانند آمدهها

نقشه ها چیدنند

فکرها کردند

تا خوردند از توی صندوق پولهای شهر تار را

لیک بنگر بز بیاری را:

هر کجا رفتند

هر کجا باشند... دیدند ای درینا جاتر است و بجه نیست

هر کجا پولی بجا بوده است قبل از برده اند

یا هم ناچا خورده اند

لاجرم بازن بابا - در هجر مادر - ساختند

بر سر پرونده های بایگانی تاختند.

«شهریه مدارس، روز بروز زیادتر میشود و مدارس گروهی و گرازا و لیاذ اطفال پول میگیرند».



اینجا مدرسه است؟ - نه، شعبه بانک ملیه!

ابتکار جدید

شنیده ایم که در دوسه هفته اخیر اقداماتی در اداره چاه نمائی در جریان است که از این به بعد رانندگان متخلف بوسیله تلویزیون جریمه میشوند. ظاهرا علت تلویزیونی کردن جریمه اینست که رسیدگی به تخلفات رانندگان سریعتر انجام بگیرد ولی بنا بگزارش مطلعین امور رانندگی چون اداره چاه نمائی موفق نشده است که بوسیله نمایش فیلم رانندگان متخلف را اصلاح کند، تصمیم گرفته که برای عملی کردن این منظور از تلویزیون استفاده کند، تا رانندگان بعد از یک بار جریمه شدن دیگر تا عمر دار ندهوس تخلف از مقررات راهنمائی را نکنند.

روزنامه فکاهی

توفیق

انتقادی اجتماعی-سیاسی

تأسیس ۱۳۰۱

چهل و سومین سال انتشار (قدیمیترین روزنامه ایران)

اداره: تهران

خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸

تلفن ۳۹۶۷۳

عنوان تلگرافی:

«تهران: روزنامه توفیق»

چاپ: رنگین

باغ سپهسالار تلفن ۳۹۶۸۵

امور هنری توسط:

«استودیو توفیق»

قتل و اقتباس مندرجات این

روزنامه در مطبوعات، رادیوها،

تلویزیونها و هر کجای دیگر

بهر نحو و بهر شکل اکیدا

ممنوعست و کلیه حقوق منحصرا

بروزنامه توفیق تعلق دارد.

بهای اشتراك

یکساله: ۴۰ تومان

ششماهه: ۲۳ تومان

برای کلیه کشورهای خارج

(با پست زمینی)

یکساله: ۴۵ تومان

ششماهه: ۲۵ تومان

(با پست هوایی):

بهای اشتراك باضافه مخارج

پست هوایی آن

بهای اشتراك تقدرا دریافت

میگردد

در شهریه مدارس تجدید نظر شود. - جراید



تجدید نظر!

«عوج بن عنق»

از يك ماه پیش با بابام سر پول اسم نویسی دعوا داشتیم تا بالاخره دیروزمنو کشیدیه گوشه‌ای و گفت :
- فرج الله خان را دیدم ، قرار شده امروز به مدیر مدرسه ت تلفن کنه که چیزی ازت نگیرن . گفتم :
- او مدیر و مدیر مدرسه قبول نکرد اونوقت تکلیف چیه ؟
گفت :

- تکلیف معلومه ، اینچور که شنیدم مثل اینکه قراره بزودی در شهریه تجدید نظر بشه و از فقیر بیچاره‌ها چیزی نگیرن ، تو هم که ماشاءالله هزار ماشاءالله چشمم کف پات ؛ خدایک بدری بهت داده که جزو طایفه هزار فامیله یعنی هزار تا فامیل انش پول طلبکارند (!!) . . . الحمدلله هیچی هم از فقیر فقرا کم نداری ، اصلا بیچارگی داره از سر و صورتت زبانه میکشه - مختصر؛ میری به مدیریت میگی من « فلك زده ام » ازم شهریه نگیرن . قبول نکرد بیا بمن بگو تا همین جا جلو روی خودت سه چهار فادو ببراه ببش بگم که کیف کنی . برو دست علی به همرات .



از پله های دفتر مدرسه مان بالا رفتم - جلوی دفتر شلوغ بود و ده بیست سی تا مرد وزن چادری با بچه هاشان پشت دفتر صف کشیده و منتظر نوبت بودند. رفتم ته صف و پشت يك آقای که کت و شلوار محترمانه‌ای پوشیده بود (۱) ایستادم و شروع کردم بقرقریختن . نزدیکهای ظهر بود که نوبتم شد و چون دو تا دو تا راه میدادند با همان آقای جلویی وارد دفتر شدیم . بارو خیلی شق و ررق رفت جلو و گفت :

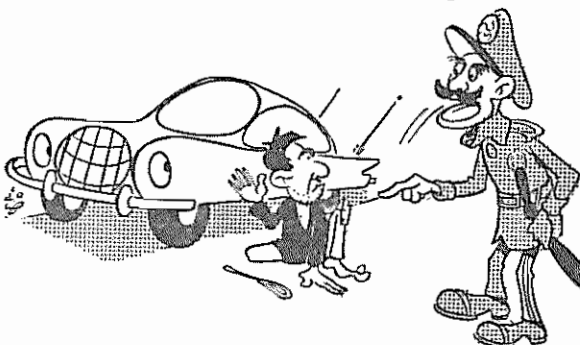
- قربان بنده مهدیخان ، اینهم آقا زاده ام (۱) که میخواهد کلاس هشتم اسم بنویسد .
- ۱۰۶ تومن لطف کنید .
- خیلی معذرت میخوام . . . مگه آقای نادرخان بشما تلفن نکردند ؟
- نادرخان کیه ؟
- به ، اختیار دارین ، نادرخان

معاون جناب آقای مدیر کل . رئیس نگاه معنی داری به طرف و نگاهی بمن کرد . مکنی کرد و گفت :
- نه جانم ... اصولا ما توصیه قبول نمیکنیم ! همین پیش پای شما فرج الله خانی تلفن کرد و میخواست توصیه بکند (ترش کردن بنده !) ولی بنده با اینکه ایشان سبزی فروش سر کوچه مان است و ریشم دست اوست چنان بپش توپیدم و مالوندمش بهم که بیچاره دست آخر معذرت خواست و ولی بهر جهت شما فعلا تشریف داشته باشید ! .
دیدم از فرج الله خان که یارتی بنده بوده آبی گرم نشده . در عالم خودم داشتم به کنفتی بیچاره فرج الله خان فکر میکردم که آقای رئیس صدازد :
- شما چه فرمایشی داشتید ؟
- قربان من فلك زده ام !
- فامیلتو میگویم .
- او نهها هم همه شان فلك زده اند !
- حواست کیجاست ؟ . مقصودم اینه که . فلك زده اسسته با فامیلت ؟
- هیچکدم آقای رئیس ، منظورم اینه که . . .
- آهان ، بیچاره ای ؟ . . .
- درسته ، درسته ، همین .
- خوب من چیکار کنم ؟
- میخواستم ازتون خواهش کنم طبق دستور وزارت خرچنگ از بنده چون بی بضاعت پول نگیرید . من از کجا بدونم که تو بیچاره ای ؟
- از اینجا قربان . . .
دستم را توی جیب پارچه لوازم کردم انگشتم از توی یارگی جلوی شلوارم بیرون آمدم ! . . .

منک از اینهمه سرعت انتقال ماتم برده بود گفتم :
- ولی آقای رئیس سوراخ بنده تا سوراخ شما زمین تا آسمان باهم فرق دارند !
- این چه حرفیه آقا؟ سوراخ ، سوراخه !
- پس من چطوری ثابت کنم که بیچاره ام ؟
- اگر ازمین میپرسی که بعقیده من ساده ترین راهش اینه که استشهاد محلی تموم کنی ، یعنی همه تصدیق کنن که جناب عالی بیچاره ای !
- آبروریزی میشه آقای رئیس ؟
- نه جانم ، بنده هم یکدفعه خانام را زود زده بود ، استشهاد تمام کردم که سی هزار تومن اسباب و اثاثیه خانه ام را برده اند ، هیچ هم آبروریزی نشد !
- پس بنده فردا با استشهاد خدمت میرسم .
- امضاهاش کم نباشه ها !
- قول میدم از طرف اهل محل بخصوص طلبکار های بابام آتقدرا مضامنه که از سرگون هم زیاد بیاد !

همانروز سر راه یکورقه امتحانی خریدم و بالاش نوشتم :

طبق آییننامه جدید امور خلاقی، ماشین پائی خلاف وقتدغن است.



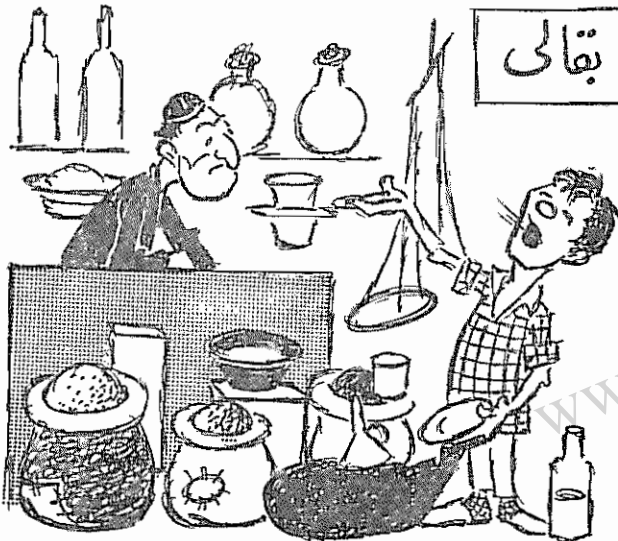
فلان فلان شده داری ماشین میپائی؟!
نه بخدا میخواستم قالیق هاشو بز نم!

صد تا همیشه!

۳-۳- میرکش

ده تاده تا ، گرمیدانی بدان ، صد تا همیشه
بیست خرندرینوچم بیشک همان صد تا همیشه
عقده ها دارم بدل از وضع کار و زندگی
گر که یک یک من بیارم بر زبان ، صد تا همیشه
هر چه چک دارم زبی بولی همه بر گشته است
گر بخوام بشمرم تعدادشان صد تا میشه
گر طلبکاران خود را بر شمارم يك بيك
مردوزن ، بیروز جوان ، خردو کلان ، صد تا همیشه
بیست دانشجو پذیرفته است دانشگاه ما
وین عجب تعداد استادانمان صد تا میشه
از بزرگان حرفا اگر ده اشنیدی این بدان
تا دوروز آتیه تعداد آن صد تا میشه
هر دقیقه گر بگویم پنج احسنت هر و کیل
يك بدم ا این رقم دريك زمان صد تا میشه
با شبانی رقم از دارائی خود باز گوی
گفت : تنها زوت من د جهان صد تا «میشه»

« تقلب در مواد غذایی روز بروز بیشتر میشود » - جراید
« تحمل گفتمی و من هم که کردم سا لها اما
چقدر آخر تحمل بلکه یادت رفته ایمانت » « شهریار »



بقالی

شاگرد بقال به بقال : . . . تقلب گفتمی و من هم که کردم سا لها اما
چقدر آخر تقلب ؟! بلکه یادت رفته ایمانت !!!

« اینجا نبان امضا گنندگان
زیر گواهی میکنیم که آقای . . .
دانش آموز دبیرستان . . . خودو
خانواده و الا تبارش (!) در
در بیچارگی و درماندگی ثانی
ندارند و تمام رقیبهای محلی را
در این يك مورد پشت سر گذاشته
اند ! »

بعد رفتم سر خیابان با يك قلم
و يك « استامپ » ایستادم و دريك
چشم بهمزدن پشت رو و بالا و
پائین نامه پرازد امضاء و « مهر »
و « اثر انگشت » شد !
شب ، خوشحال ورقه را زیر
سر گذاشتم و با خیال راحت تخت
گرفتم خوابیدم . . . خروس خوان ،
صبح علی الطلوع ، ورقه را برداشتم
ورقمه مدرسه . یکی دو ساعت بعد
کم کم در مدرسه باز شد و نزد يك ساعت
ده در حالیکه بنده در جلوی وسیله چهل نفر
پشت سرم ، دم دفتر صف کشیده بودیم
سر و کله آقای رئیس پیدا شد .
نیم ساعتی توی دفتر معطلم کردند و
بعد مستخدم سرش را از لای در
بیرون آورد و گفت :

- آقا یون بترقیب ، یکی ، یکی بیان تو !
بیروزمندانه مثل اینکه
فتح خیبر کرده باشم سینه ام را
جلو دادم ورقم توی دفتر ، ورقه
را که مثل پوست زرافه ، کل
باقالی شده بود (۱) روی میز
کو بییدم و گفتم :
- بفرمائید آقای مدیر ،
وقتی من بهتون میگم بیچاره ام
قبول نمیکنید ، اینهم استشهاد
محلی راجع به بیچارگی مخلص .
رئیس نگاهی بمن و نگاهی به
ورقه انداخت و با يك تبسم زورکی
گفت :
- ای بیچاره ! حالا
فهمیدم که راستی راستی
بیچاره ای چون دیشب روی
شهریه بچه ها تجدید نظر کرده اند
و قرار شده که از بیچاره ها هم مثل
بقیه شهریه بگیریم که مساوات
کاملا برقرار شده باشه و نکسی ظلم
نشه ! اینهاش اینهم
بخشنامه هاش ! . . .
« پایان »



باید بالا بره رشد سیاست
بخون اخبار مارا و نه و نه

فزون کرده شعور و پیمایست
لا واقف شی با وضاع زموله

۴ - شهید

«ژنرال خان» گفت صفیر آمریکا در ویتنام جنوبی بمن گفت
بیدرنگک بسایگون بازگشته زمام امور را دوباره بدست گیرم.
چون در ره عنوان و القاب مکن سرپیچی از دستور ارباب
روایت داریم از آبی سکینه ریاست کر که خواهی راهش اینه
که استادازل هرچی که فرمود در اجرائش باش بکوشی ای پسر زود

شرکت تلفن اعلام کرد: تادوماه دیگر با تلفن مستقیم از داخل
خانه‌ها میتوان با کشورهای خارج تماس گرفت

مگر نشیده‌ای شاعر چی گفته
تا اینجاش قاج زینوست نگهدار
«مکالمه» را تو کمتر «ز ابرا» کن
(که یاد من، تو را باشد فراموش)
ز صدها شهر ویران ای برادر

۱- در برنامه‌های فرهنگی تغییرات اساسی داده میشود.
۲- فرهنگیان و خانواده آنها در مقابل بیماری و حوادث بیمه میشوند.

چنین خوابی اگر تعبیر میشد ،
دیگه فرهنگیان را کار، ریح بود!
ولیکن طبق «بنیاقرباله»!
تمامش کمیل خواب و خیال

گوشت گوسفند ترکیه بی بازار آمد

بگو بازار را آئین ببندند
که زمین پس گوشت را هم باز دوبند
به ریش بنده و سرکار بخندند
ز خاک پاک ترکیه میارند

در ویتنام جنوبی یک کودتای تازه رخ داد

آهای آباد شه باغت کودتایی
که رندون در قدومت جان فشانند
بدو زودتر پیدر سوخته، کجائی؟
برایت جفتک و چارکش پرانند

در حادثه انفجار ترکه ۹۹ نفر مجروح شدند.

در عرض ۲۳ ساعت ۲ نفر در تصادف اتومبیل کشته شدند.
۲ زن ۳ مرد و یک دختر خودکشی کردند.

زمجموع حوادث اجات! هر روز
به این سرعت که «لتویار» میشه
تا چند سال دیگه جمعیت! ایرون
حضور انورت باز میشه معروض
یکی مردو یکی مردار میشه!
تجاوز میکنه از دهیچ میلیون ۲۰!

اضافه حقوق!

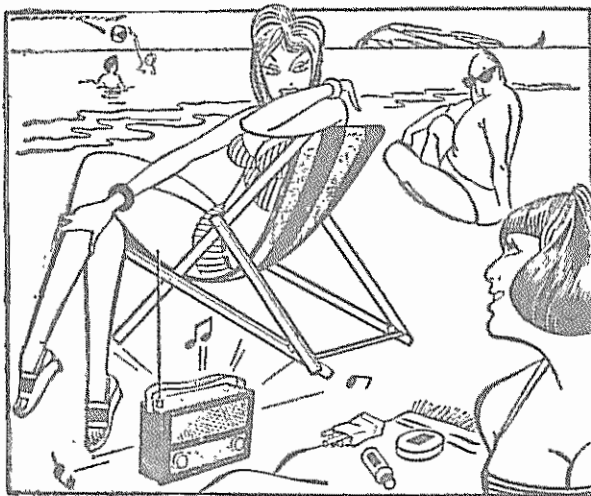
اداره کل تعلیمات متوسطه
اعلام کرده که هر یک از فارغ -
التحصیلان دانشسرای عالی که در
دو شهر جلفا و علمدار خدمت
نمایند علاوه بر حقوق ماهانه همراه
مبلغ دوهزار ریال اضافه حقوق نیز
از طرف اهالی دریافت خواهند
داشت.

و ما ضمن عرض تبریک به
فارغ التحصیلانی که قصد خدمت
در جلفا و علمدار را دارند با آنها
توصیه میکنیم که وقتی دوهزار
ریال اضافه حقوق را از اهالی دریافت
میدارند صدی سه بهداشت و فرهنگ
را فراموش نکنند و به اهالی محترم
این دو منطقه نیز توصیه می کنیم
که دو هزار ریال موعود را بامند
دولتی به فارغ التحصیلان بپردازند
که اقلاً قسط اول تا دو سال دیگر
دست آنها را بگیرد!

تغییر قباله ازدواج

مهمترین مسئله هفته که
نشانه ای از برنامه سازندگی
است، و ضمناً رشد اقتصادی
ما را هم تأیید میکنند! این است
که بزودی قباله ازدواج تغییر
پیدا کرده و حتی عبارات مربوط
به نکاح نیز عوض میشود.

حقیقتش را بخوانید ما
تا این ساعت هنوز اطلاع کافی
در این مورد بدست نیآورده ایم
ولی حدس میزنیم که بعدها
عبارات مربوط به نکاح باین
صورت نوشته خواهد شد که داماد
را از خورون روشن نباتی منع
کنند و قباله ازدواج هم بصورتی
تغییر خواهد کرد که مرد را برای
زن عقد کنند! حق مبارک کند
انشالله!



«انقدر راحت طلبه، انقدر ممت خوره، انقدر جاهله، انقدر
خوش گذر و نه و انقدر عوضیه که نمیدونی! ... ولی تعجب میکنم
چطور سرمایه دار نیست!؟»

وظیفه بهداشتی!

سخنگوی وزارت بیطاری
ضمن تشریح اقداماتی که برای
خانه دادن به تمرکز کارها و اصول
خانخانی در وزارت بهداشت صورت
گرفته بخبر نگاران جراید اظهار
داشت:

اکنون به آسانی و سادگی
میتوان کارها را کنترل نمود و کسانی
را که از «انجام وظیفه» خویش شانه
خالی می کنند، شناخت و تنبیه کرد.
البته تنبیه کردن کسانی که
از انجام وظیفه شانه خالی می کنند
کار بسیار پسندیده است ولی چون
وظیفه اصلی بهداران ما، دک کردن
مراجعت بیمار میباشد خیال نمی-
کنیم کسی پیدا بشود که بخواهد از
انجام وظیفه خویش شانه خالی کند!

- اختصار به بیکاران
- بخش کارهایی توفیق به
- کلیه بیکارانی که دارای
- «عزم آهنین» هستند اختصار
- می نماید که چنانچه عزم آهنین
- خود را از دست نداده و تا سال
- آینده آنرا حفظ کنند صاحب
- پول کلان خواهند شد چون تا
- سال دیگر کارخانه ذوب آهن
- برآمده اند و عزم آهنین آنها
- مشتری و قیمت قابل توجهی
- پیدا خواهد کرد!

دو بیستی پول

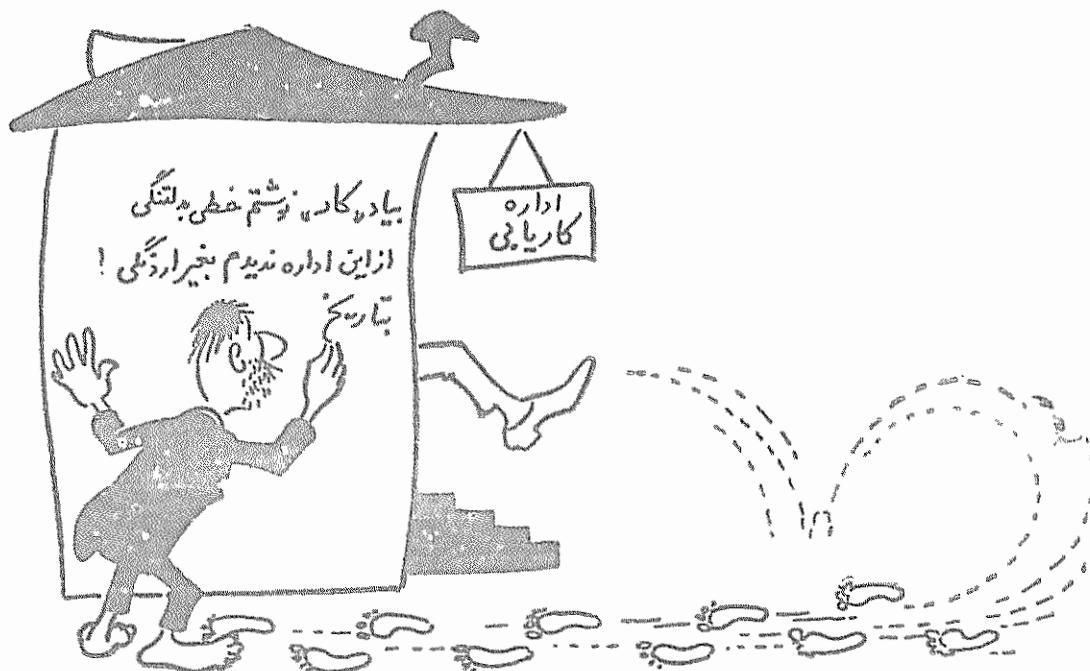
چه زیاده و چه طنازی توای پول
سرایا عشوه و نازی توای پول
ندانم با همه حسنی که داری
چرا با ما تمسای توای پول
«ف - ق - ا - ب - ی - ل»

توپین ماهانه



— برای استخدام، این تقاضا نامه را باید پر کنید!

شماره شهر یورماه ماهنامه توفیق با ۳۳ صفحه کار یکا نور،
هاستان، شعر، نکته، لطیفه، جدول و مقالات فکاهی، همراه با
یک عینک مجانی و دو عکس برجسته منتشر شد.



بدون شرح!

قدمگاه شیرازی

فرخ و مرغ! دلخواهه

اگر که ناله من دلخراش و جانکاه
عجب مدار چو از جانب قدمگاه
همان محل که همه کوچ و خیابانش
بهر قدم صد و پنجاه چاله و چاه
اگر چه بسته بشهر است و جزو شیرازه
ولی ز خطه قانون شهر بیراهه
کثافت از در و دیوار میرود بالا
سپوز نیست در اینجا خوات آگاه
چه گویم از کسبه و ز تجاوز ایشان
برای این طبقه نرخ و مرغ ادلخواه
ز شهر تاری اگر اسم بردی و قانون
جواب گفته تو سیلی است و تپاها
بشهر تار ز روی نصیحت ای کاکا
بگو ادای وظیفه چه خوشگل و ماهه
مگر که گفته تو اندکی اثر بکند
اگر نه در مخشان آهک و کچ و کاهه

گرمسار:

آب خالص و بدون مالیات!

محض اطلاع کسانی که از آب
کره میگیرند باید عرض شود که
بهترین جای برای کره گرفتن از آب
همین گرمسار است، میگذرد نه
تشریف بیاورید و ببینید که چقدر
آسان یک آدم پر حوصله میتواند
روزی سه تن گچ و آهک از آب
آشامدنی مردم بگیرد و بخلق الله
بفرشد و پولش را بده کره بخرد
تا واقعاً از آب کره گرفته باشد!
« ۱ - ۵ »

اصفهان:

اداره کار غیب شد!

اگر اشتباه نکنم در چهار باغ
اصفهان اداره ای بود بنام اداره
کار که سالهای سال بیکارها
در آن جمع میشدند و نسبت به
آقای «کار» بر از احساسات میکردند
بطوریکه فریاد «یا کار یا خانزایل!»
آنها گوش فلک پر کلک راهم کر
میکرد تا اینکه بالاخره این نالهها
دردل چون سنگ مسئولین اثر
کرد و یک شب جلسه ای تشکیل
دادند و مشغول پیدا کردن راه
حلی برای بیکاری جوانها شدند
و همان شب فکر بگری بنظرشان
رسید، از فردای آنروز چهارتا
عمله گذاشتند ساختمان اداره کار
را خراب کردند و بجای آن یک
سینما ساختند! تا از آن بعد هر
کس برای پیدا کردن کار مراجعه
کرد برود فیلم تماشا کند و بیکار
نماند و در ضمن مزاحم آقایان هم
نشود!

کاشمر:

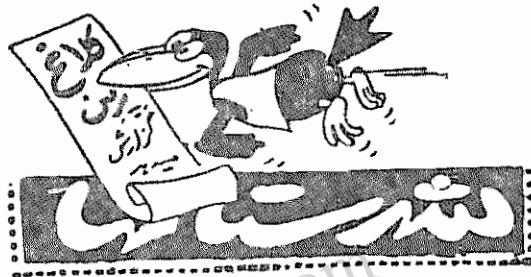
سیم کشی!

سال گذشته اوستاندار خراسان
بمردم کاشمر قول داد که برای این
شهر تلفن بیسیم نصب شود اما از
پارسال تا حالا هنوز از تلفنش خبری
نیست مثل اینکه سیم کشها در این
مدت مشغول «بیسیم کشی» بوده اند
و ما خبر نداریم!
« کاشمری »

کرمانشاه:

معالجه جدید

مریضهای کرمانشاه برای
معالجه بیماری خود هر روز صبح
دسته دسته بطرف بهداری میآیند
و دور ساختمان آن را محاصره
میکنند! تا ظهر بانتظار رسیدن
نوبت همانجا بست می نشینند! و
ظهر هم راه میافتند و میروند منزل
بعد از دوسه روز که مرتب این
کار را انجام دادند خودشان خوب
میشوند و دنبال کارشان میروند! و
در حقیقت شفای بیماریشان را از
ساختمان بهداری میگیرند و بعقیده
اغلب مریضهای با تجربه کرمانشاهی
این جور شفا گرفتن خیلی بهتری
است چون رفتن پیش دکتر همان
است و دروای عوضی گرفتن همان!
« م - صوفی »



شیراز:

بازدید مدرن!

خوانندگان عزیز، حالا
میخواهیم شمارا از راه دور و از
همانجا که نشسته اید ببازدید شهر
شیراز ببریم!
اینجا را که ملاحظه میفرمائید
رودخانه شیراز است، حتماً خواهید
گفت پس آبش چطور رسیده؟ در جواب
این سؤال باید عرض کنم که آبش
را کشیده اند جلوشده! و برای خالی
نبودن عریضه توی آن هزار بیک
جور آت و آشغال ریخته اند که مثل
سیل توی این رودخانه جاری است
و بوی معطر آن دل از کف عارف
وعامی میبرد و دلشان را بهم میزند!
و بآن «رود بوئینگ» و «ببارتی
& «بد بوئینگ» میگویند. حالا
چون می بینم که همه تون جلوی
دماغتان را گرفته اید و دارید از
دهن نفس میکشید و ممکن است
اشیائی بدون گذرنامه داخل شکمتان
باشوند مطلب را همینجا بسوزن
نخ درز میگیریم!
« شیراز : ک - فیلقوز »
مها باد عمیا ندو آب:

قحطسالی

چند روز پیش بین راه میان دو آب
مهاباد و خراب تریاک! کشف شد
و راننده تانک نفتکش (!) باشهامت
تمام گفته این چهارومین بار است
که باین طریق تریاک حمل میکنم
باین ترتیب تنها راه حل مشکل
کمبود گندم و آرد در مملکت اینست
که از تریاک کپسول کشف میکنند
و آنهاییکه نمیتوانند کشف کنند
بجای نان استفاده شود چون اینطور
که پیدا است تریاک از نان فراوانتر
شده!

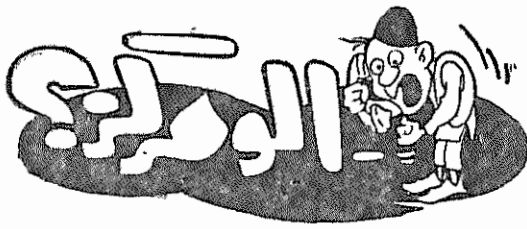
رشتی:

- بوتال : مورچه!
- لذتی : مار!
- پیچا : کره!
- کدو تیل :

دماوندی:

- قرقون : دیکه
- گوس : کفش
- سفیره : زاه آب!

«ح - حاج حیدری»



خ - تلفنجی

الو، هرگز، امان از دست شهر تار
توی روزنامه ات بنویس فوری
بی احداث یکدانه خیابان
که دهساله بلا تکلیف هستند

الو، کشتیم ز تربت من کلافه
کاکا اسفالت این شهر آتچنان است
نپرس از من دکتر از آب و برقتش

الو، هرگز، حقیر اسم حسین است
کاکا این انجمن شهریکه اینجاست
فقط از این جهت خیلی مفیده

الو، هرگز، کاکاهی میکشم آه
که این گرمابهها اینجا کیفه
کاکا جون ما تلفون هم نداریم

الو، بشنو تو اخبار و زمر کر
کاکا جون من فرو ختم فرش وفالی
برای بجهام شهریه دادم

کاکا - پول که چه عرض کنم، ولی یکخورده مول! برات میفرستم!

الو، هرگز، الو، روزنامه توفیق
کاکا جون، عمر ما گردیده نیمه
دهند از بهر دندان درد مسهل!

الو، هرگز، هم ای «الو مرگز» خرابه
هوا تاره زگرد و خاک راهش

جواب کاکا:

الو، من مرگز کم گوش میکنم باز
و مهنوم ز افراد خیر ساز!
خبرها رو شنیدم دسته دسته
شکایتها رو دیدم بسته بسته!
نمودم چاپ یک مقدار از آنها
بدست خویش دادم کار از آنها!
دلم میخواد که بنویسم سراسر
شکایتها رو از اول تا آخر
ولی باید بگم باموج کوتاه
که «پارازیت» میفته توش در راه!
هوا رقتی که یک قدری خراب است

میدونی از چی از وضع گلوگاه
کثافت توی آن دائم ردیفه
بهای خویش تنبون هم نداریم
«علی عسکری»
خبر از اصفهونه معدن گز
با گوشکوب و هونگک پارسالی
بله او را دبیرستان نهادم
اگر پول مولداری بفرس براریم
ولی یکخورده مول! برات میفرستم!



جوابم را بده، یا میکشم جیغ
زبیرحمی مسئولین بیمه!
ولی آمپول دهند از بهر رودل!
کچل هم باشی میگز این دواته!
«اشی غشی»
زتون گر بگذریم قحطی آبه
بود این نامه خاکی گواهنش!
«مختار - رضوانی»

کرمان:

شهر فرنگ

شهر ماشهریت چون «شهر فرنگ»
گر نظر سوی خیابانها کنی
از کرانی و نبود آب و نان
از تلفنوش چه میپرسی که گوش
غیر صدراعظم کلنگی، این زمین
کارگر، نقش آفرین قالی اش
گر صدایی آید از حلقش بیرون
الغرض از جور بسی حد آمده
بس کشم دیگر که بشکست! این قلم

«ف - گنجی صغار»

رنگ آن افزون ز هفتاد و دور تک
چالهها بینی تو چون کام ننگ
معدنه مان داده بما اعلان جنگ
مینماید از صدایش دنک دنک
کی بخورد دیده دگر رنگ کلنگ
میخورد بان خود، خون و شرنگ
بر کلوش میزند ارباب جنگ
مردم آزرده اش را دل بشنگ
چونکه خوردن تون بدستم قلوه سنگ

چرا کتبی

« بر احوال آنکس بیاید گریست »
 که هر جامیزه میشنفت: « کار نیست! »
 فخر از: « ع - بیگولی »
 « روح پدرم شاد که میگفت به استاد »
 شهریه روزانه رسیده است به هفتاد ا
 اصفتان: « ب - شادزی »
 اگر مرد یازن وکالت کند
 « خدا کشتی آنجا که خواهد بر داند! »
 کاشان: « ح - جهادی »
 « دوش رفته پدرم یکده جواب آوده »
 موض بستنی خوردم دوسه تا آوده ا
 « ع - پ »
 « دلم از فراق خون شد، چه بگویم از
 جدائی »
 برو تو بره تو بیاور که میخوام برم
 کدائی!!
 اراک: « ع - حاج خانوم »
 « ترسم که من بمیرم و غم بی پدر شود »
 هر لحظه وضع زندگی ما بتر شود
 « ک - صباچی »
 نان و پنیر و سبزی باشد غذای بنده
 « کر تو نمی بستندی تغییر ده غذا را »
 کرمانشاه: « ح - کاشانی »
 « ترا دین و دانش رهاند درست »
 لباسی من پیش تو نوا گروست!
 « ه - نجات »
 « خدا را بر آن بنده بخشایش است »
 که شهباسرش روی یک بالشت است!
 اصفتان: « ا - منوچهری »

آبگوشت جدید

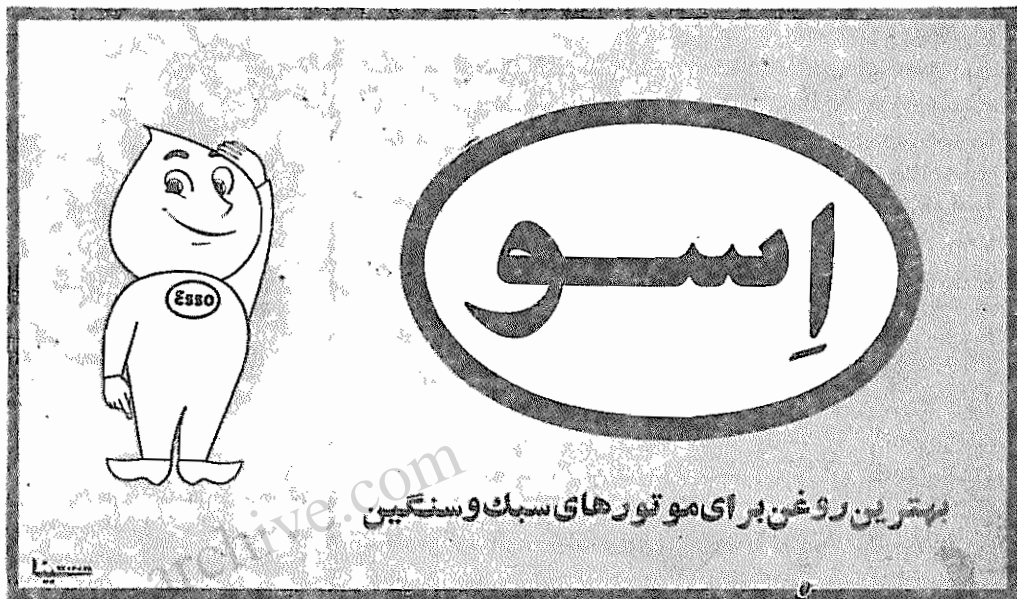
شورای عالی نخود لوبیا از روزیکه مطلع گردید که باوجود وارد شدن گوسفندهای ترکیه باز امسال مردم در مضیقه بی گوشتی قرار خواهند گرفت و مضیقه بی گوشتی هم موجب رکود بازار نخود لوبیا یعنی دو عامل اصلی آبگوشت خواهد گردید در صدد اختراع خوراک جدیدی برآمد که بازار نخود لوبیا را متذممان آبگوشت با برجا بماند و اینک خوراک اختراعی خود را در معرض استفاده عموم دیزی خواران میگذارد:
 خوراک اختراعی شورا بدین صورت است که ابتدا بدکان قصابی رفته و قیمت گوشت را سؤال می- کنید و سپس دست خالی بخانه بر گشته و مقدار دوسیر نخود لوبیا را با کمی آب در دیزی میریزید و دیزی را کنار منقل قرار میدهند وقتی نخود لوبیا بر حله پخته شدن رسیدند دو عدد پیاز قوی و دو عدد لیموی عمانی در درون دیزی میاندازدند و آنرا بحال خود میگذارند تا قوام بیاید. نیم ساعت بعد دیزی را از کنار منقل بر میدارند و قدری از محتوی آن می چشیدند اما چون خوراک قابل توجهی نیست دیزی را بگوشت پرت کرده و با نان و پیاز ناهار خود را تناول میفرمائید.
 شورا عالی نخود لوبیا

خیالت راحت باشد!

احمد آقا که سخت بی پول شده بود بفکر امتداد که پیش دوستش حسن آقا برود و از او قرض کند. بهمین منظور پیش حسن آقا رفت و باو گفت:
 - حسن چون یک چیزی میخوام بهت بگم که با ید کاملاً بین خودمون بمونه.
 - چیه...
 - راستش اینه که من بی پول شده ام و میخوام ازت قرض کنم.
 - خیالت راحت باشه، من این حرف رو کاملاً نشنیده میگیرم!
 « م - نیرومندی »

پس انداز

در جوانی هی نشستم سیم و زر اندوختم
 کردم اینجا جمع و در ملک دگر اندوختم!
 تا به پیش مردمان همواره خوش قصبی کنم
 پا پهای مطربان قر در کمر اندوختم!
 پیش هر ناکس رسیدم چون فترهی تا شدم
 نام نیکوئی هم از این رهگذر اندوختم!
 چونکه میدانستم آخر بنده میگردم سقیر
 روز اول لاجرم خرج سفر اندوختم!
 یا به طاعت یا به رشوت یا به پارتی یا به زور
 شغلای گنده گنده زیر سر اندوختم!
 یکشنبه بنده ره صد ساله رفتم، زینجهت
 مکرو ظلم و حقه جای صد هنر اندوختم!
 تا که نور چشمی صد هانفر کردم، شبی
 دست و پائی کردم و صدها پدر اندوختم!



روغن موتور اسو

بشنوای راننده جان از بنده اسرار اسو
 جمله روغن ها اگر روغن نباتی بوده اند
 الغرض از بهر ماشینت اسو مصرف بکن
 تا شوی واقف به بیمتائی و کار اسو
 پیش آنها هست کرمانشاهی! سرکار اسو
 تا شوی آنگه تو از انطاف بسیار اسو

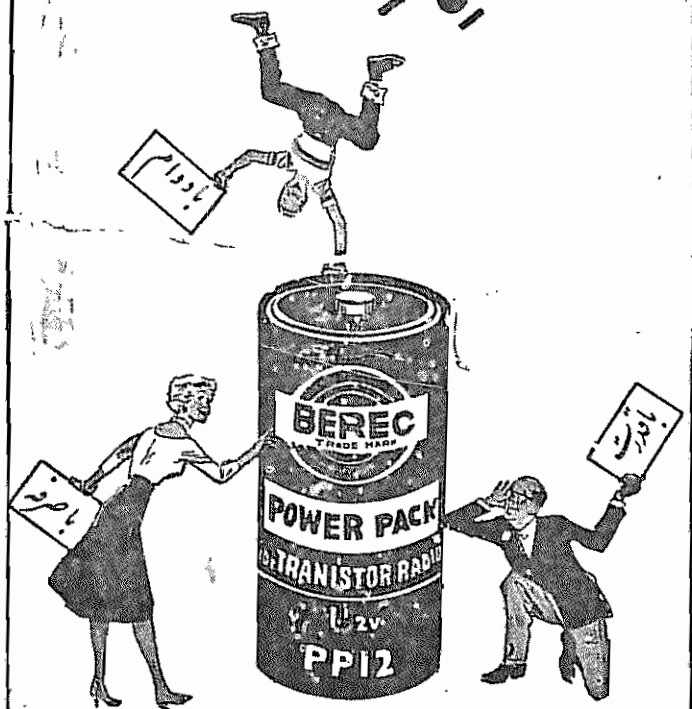
توفیق از نظر ملیت های مختلف

انگلیسی: استعمارش کنید!
 امریکائی: اوه، اوه، اوه این پدر سوخته هم که سیاه پوسته! ... زود توقیفش کنید!
 روسی: « کاکاف » بابا دستخوش با این « توقیفوف »
 چین ملی: اگر کار یک یک تریاک را بکنند خوبست!
 فرانسوی: بدمص از بریریت. بار دو محرك تره!
 کوبائی: من خیال میکردم فقط کشور ما معدن شکره!
 تکراسی: اگر سرم بتوفیق گرم نبود روزی دوسه تا رئیس جمهور میکشتم!
 آفریقائی: کاکا از خود مونه، چون باما یک رنگه!
 عراقی: اگر کودتا نشه تا سطر آخرم میخونم!!
 عرب: توی حرم سرا توفیق خوندن عالمی داره...
 اوخ جون!
 ترک: چخ یاخچی دی، حیف که تر کیش نیمزدی!
 ایرانی: آکه این دلخوشی را هم نداشتیم حسابمون باکرام الکاتبین بود.
 « وحید یوسفی »

قدردانی!!

- حسن آقا این بارو کی بود باهش انقدر گرم گرفتی؟
 - همسایه سا بمون بود که ز منم قردتا از من طلاق بگیرم و زن او بشه!
 « م - مص »

باتری بزرگ ساخت انگلستان



باتری بزرگ برای انواع رادیو و چراغ قوه

باتری بزرگ

ای بزرگ عالم چراغان شد ز تو
 کرده ای روشن برایم راه را
 آفرین، صد آفرین بر نورتو
 ای که دنیا را منور کرده ای
 نور در دنیا فراوان شد ز تو
 تا بینیم من برام چاه را
 آفرین! - سر قوه مشهور تو
 راست راستی پاک محشر کرده ای

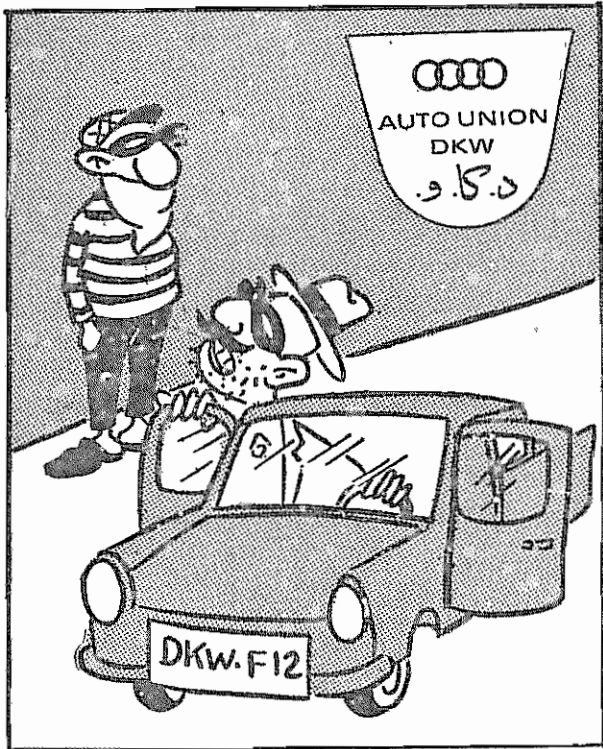
جریمه وصله زدن

بدنیال اعلام مسؤولین امور مبنی بر اینکه اگر بانوان لباس نامناسب بپوشند جریمه خواهند شد، هفته گذشته نیز خانمها بنا بمصداق ضرب المثل «جواب های، هوی است» جواب دادند که آقایان نیز در صورت پوشیدن لباس زننده باید جریمه بدهند و حالاً بنده شرمنده که نه سرپیازم نه ته پیاز، میترسم که این تقاضای خانمها جامه عمل بخود بپوشد و کار من زار شود، چون فعلاً دلم خوش است که اگر لباس نوندارم، لافل میتوانم لباسهای کهنه ام را وصله روی وصله بزنم و بپوشم، اما در آن صورت وصله سرکننده زانوی مخلص هم، مشمول جریمه خواهد شد و آنوقت خرابیبار و جریمه بار کن.

پیدا شده

یک تهسکار توی چوب آب جلوی بازار پیدا شده، صاحبش برود بردارد!
 « آدم خیر خواه! »

دزدناشی را بگو بیخود مکش این رنج باوه وانگردد با تلاشت قفل فرمان ۰.۵ ک. و. کربیارد دزد ماشین صد رقم ابزار و تیشه این بدان کین قفل فرمان ۰.۵ ک. و. وانمیشه!



دزد بهمدستش - بابا این قفل فرمان ۰.۵ ک. و. رو که هرچی بهش درمیرم راز نمیشه برو جراتقال بیار شاید بتونیم ماشینوماون ببریم!

راه چاره!

چند وقت است که بین بعضی روزنامهها بر سر اینکه اصناف باید جمعهها تعطیل کنند یا باز باشند اختلاف پیدا شده و بحث سختی در گرفته ولی هنوز نتیجه‌ای از این جروب‌ها بدست نیامده وازما راه چاره‌ای خواسته‌اند. اولاً که بنظر ما درمورد تعطیل کردن اصناف، روزنامهها رو «سنه‌نه؟» نیا چون ما آدمهای بیطرف هستیم از نظر اینکه باین جروب‌ها و اختلاف خاتمه بدهیم پیشنهاد میکنیم که: اصناف در روزهای جمعه یک لنگه در مغازه‌شانرا ببندند و لنگه دیگر را باز بگذارند تا نظر هر دو دسته تأمین شده باشد!



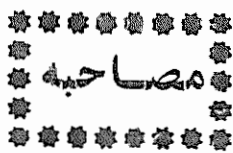
۱- موبه شده آشفته چکارش بکنم؟ ۲- همچون کچلان شوم؟ چه چاره‌اش بکنم؟



۳- گوئید بدست خود نگاهش دارم؟ ۴- نه، هیچکدام، به «فیت» مهارش بکنم



فیت کرم محافظ موی سر برای آقایان
فیت واری و مخصوص سبکی و
پیش از F برای توتیت موی



توی این یکی دو هفته که بر- بچهها توی دفتر روزنامه مکس میپرانندند کاکا توفیق دونفر راروانه بازار و گوشه و کنار شهر کرد تا با کاسیها درباره تعطیل جمعه مصاحبه کنند و بنویسند.
اولین کاسی که به توریکی از مخبرین سمج ما خورد بقالی بود که از فرط عصبانیت تعطیل روز جمعه مرتب سیلیهایش را میچوید و تف میکرد! وقتی خنجر نگار ما علت را پرسید. بقال با دلخوری تمام جواب داد:

«... چه حالی! چه حاوالی قربون هیکت برم! او مدن، مثلاً وضع بار و درست کردن. همین شب جمعه به سبب تخم مرغ خریدیم گند و شتیم توی دکسون - روز جمعه‌ش گفتند ببندین، گفتیم چشم و تخته کردیم - صبح شنبه هم چنین که درودری رو بر داشتیم دیدیم تخم مرغها که شب جمعه خریدیم سر باز کرد و دندوسی چهل تا چوچو سقید و سیاه و زرد و قرمز و کلبی و آبی و گل باقی، دنبال هم جیک جیک کنون راه افتاده‌ند توی خیابون!...»
دومین کاسب یک خیاط بود - این بابا هم که از مخالفین بود میگفت:
«آقا دست بدلم نذارین که دلگیر میشم! آخه اینهم شد کار... تعطیل جمعه جز ضرر که هیچی واسه مانداشت.»

از ایشان پرسیدیم: چرا؟

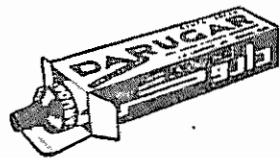
جواب دادند:

«چرا نداره آقا... تا قبل از اینکه این بازیها دربیاد، بین خیاطها ما به محکم دوزی و بخیه قرص و محکم زدن شهره آفاق (!) بودیم ولی از چند هفته پیش تا حالا که این برنامه رو اجرا میکنیم شب جمعه‌گت و شلوار مشتری رو میدوزیم و حاضر آماده، به جا رختی آویزان میکنیم... شنبه صبح که میآیم میبینیم ار بس محکم دوخته شده (!) تمام بخیه‌هاش شکافته و آستین و جیب و پاچه و یقه و آسترش تمام از هم در رفته!!... و هفتاد و یک جاش مثل سوسمار دهن و اکرده!... اینوبهش میکن گفتی آقای مخسر اینو بهش میکن آبروریزی صنفی آقای مخبر، اینوبهش میکن سنگ روی یخ شدن جلوی مشتری‌ها مخبر!... اینو بهش میکن...»

... در اینجا چون آقای

خیاط خیلی دلخور بوده دق دل‌اش را سر مخبر ما خالی میکند و مخبر ما باتن و بدن له‌لورده شل زنان

خمیر دندان داروگر



تا که زد دندان او یکذره نیش ای بمهر تو سرشته کاکم! تا نیشی هیچکه در درد سر تا نگردی از فساد آن مریض هر گز از پیری تنالی چون بابا! باخمیر دندان خوب مسواک کن ورنه دندان تومی پوسد چو چوب! میکشد از روزگار تو دمار! پند بس چسبنده تراز قند را! با خمیر دندان داروگر بشور مینماید لثه‌اترا با دوام عطر مطبوعش ز هوشت میبرد بشنو از من جان فرزند این سخن هست در عالم همیشه بی نظیر کرم دندان را در اندازد به بند می توان با آن همه چیزی چوید زحمت از این جیب کم می‌شود جز خمیر دندان داروگر مخس تا که دندانت بماند استوار خواهی از دندان تو گردد بلور با خمیر دندان داروگر بشور

مادری میگفت با فرزند خویش کای عزیز مادر ای جان دلم حفظ کن دندان خود را از خطر دائماً آنرا بکن جانا تمیز خواهی از دائم بمانی با نشاط جان من دندان خود را پاک کن آری آری باخمیر دندان خوب کرم خمیر دندان بد آید بکار جان من بشنو ز من این پند را خواهی از دندان تو گردد بلور چون خمیر دندان داروگر مردم طعم نعمانی آن حال آورد کر خنک خواهی دهان را دائماً سوی داروگر برو چون این خمیر قیمتش ارزان و طعمش دلپسند چون صدف دندان تو سازد سفید لثه تو زود محکم می‌شود پس مبر از یاد هر گزای پس باز هم پند مرا یادت بیار خواهی از دندان تو گردد بلور با خمیر دندان داروگر بشور

«ن - وحید یوسفی»

وا ریهام! وا ریهام! وا ریهام!

بسکه پر شد زدم و دود اتو، ریهام
گفتم: نیست دگر بهر نفس «جا ریهام»
تحفه «بنز» بود در دست و تنگ نفس
چکنم با سر خود... یاچه، کنم با ریهام
روز پادرد کنم بسکه دوم در پی کار
شب کنم ناله و فریاد: خدا یا ریهام!..
کس در این ملک بفریاد کسی می‌نرسد
میکند ناله بیهوده و بیجا ریهام
گر چنین دود و دودم افزون شود و گرد و غبار
پس از این: وا ریهام! وا ریهام! وا ریهام!



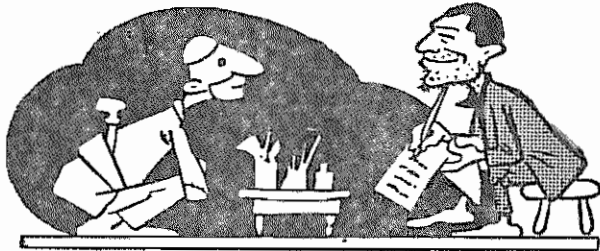
کارپل

رفیق برای شکار چرا تنگ داشتی؟ یک حشره کش «کارپل» دست بگیر که فیل رو هم از پا درمباره!

حشره کش کارپل

کرتو بدی جان من در درخت خواب ترس دردل رهنده، چون «کارپل» بعلد از ساس و پشه تا خرس و قیل جمله را معدوم کن، کارنا.
جای ساس و کک، شتر یا نه کاب! چمکی رامی کند بیمار و شل! پیش کارپل هست هر چیزی ذلیل تا شه راحت خالانت و کا

نامه هیجدهم مش سبز علی به مش مزی گئی و اهل خانه
(از تهران به برقان)



عرض شود حضور... در کداخانه
چوخ بی درد سر، چوخ آزادانه
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

خاله اوغلی جان ، از حیث غذا
بی دوندگی ، به نزاع مزاع !
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

صبح چورک بقیر ، چائی دیشلمه
نهر شامی کباب ، دیزی بقلمه
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

شانسیه آمد و یس بریزو ا
روی کاغیذا ، نوشت یگ چیزا
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

کاغیذ را دادم ، به آشپز باشی
خال اوغلیجان من که تو باشی
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

موقع ناهار، پای دیکه آش
تا که این و آن جمع نهن درپاش
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

با آش یز باشی ، کردم کاب بندی
باصرفه جوئی! از جیره بندی
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

مثلا هر قدر، گوشت اضافه
میشود آب کرد، در کافه مافه
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

چورکو و پنیر وشکر وچائی
منده میبرم ، آنرا دریائی!
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

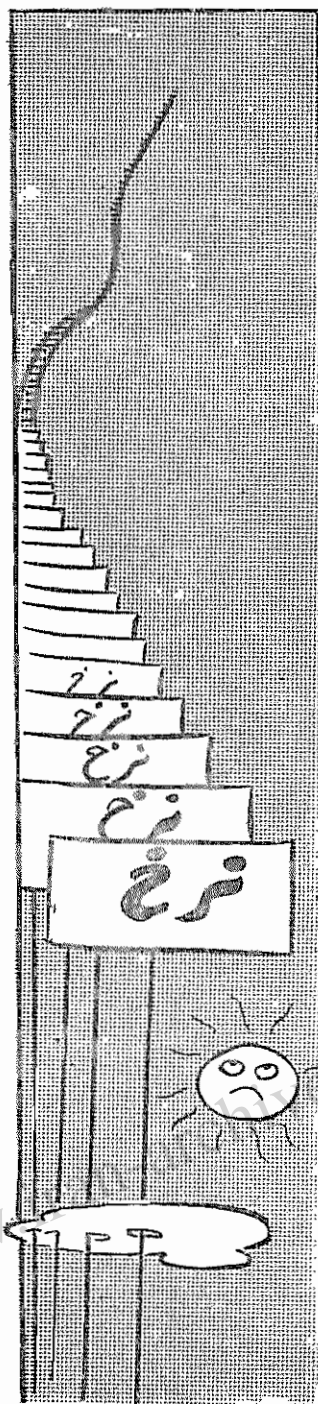
نه خیال کنی ، این کارا بیس دور
نائیا اسراف بیس اندر بیس دور
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

رئیس بیچاره ، صد جور کاردارد
خرج ماشین وباغ و یار دارد
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

در درسندم ، اوضاع روبراست
حالا میخوامم ، بشماروراست
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

بی معطلی ، تو و مش قنبر
عبدلو تقی و تقی و کو کبو خاتون و اختر
وزینبو احمد و کاظم و حسین و بتول و ...
صغرا و شمسی و اسدالله یکسر
ماشین بنشینید ، بیائید تهران
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان

بی معطلی ، بدون مسمی
کدا سازمان ، سبزعلی مفلس
خاله اوغلی جان ... مش ممز گیخان



فیلم هفته :

« پلکان آسمان »

در خیاطی :

مشتری - آقا لباس من حاضره!
صاحب مغازه - بله ولی
نیساعت باید صبر کنید.
مشتری - چرا؟!
صاحب مغازه - برای اینکه
شاگردم پوشیده رفته منزل نامزدش!
در هوا پیما :

خلبان - مواظب باشید ،
هواپیما داره میافته توی دریا ..
مسافر هواپیما - خوب شد
زودتر گرفتید ، همین الان مایوام
را میپوشم !

در قصایی :

دو فروش - استخوان قلم دارید؟!
قصاب - برای چی میخواهید؟
- میخوام روی ویشترین « دوا
های سمی » بگذارم!
در فولکس واگن :

- حسن توئی «خر ناسه» میکشی؟!
- نه جونم پای راستمه که
خواب رفته ! « کامی »

(جدول فکاهی)
قابل توجه بیکارهای جدول حل کن محترم :
هر هفته به قید قرعه به سه نفر از کسانی که جدولهای
مارا درست حل کنند و برای ما بفرستند ۳ دوره « توفیق
ماهانه » جایزه میدهیم .

اره ای ← :

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۳	۵	۷	۹	۱	۲	۳	۴
۵	۷	۹	۱	۲	۳	۴	۵
۳	۵	۷	۹	۱	۲	۳	۴
۵	۷	۹	۱	۲	۳	۴	۵
۳	۵	۷	۹	۱	۲	۳	۴
۵	۷	۹	۱	۲	۳	۴	۵
۳	۵	۷	۹	۱	۲	۳	۴

از وسایل حتمی و اولیه جراحی (۱) - آرواره بود ولی «آر»ش آمد
۶- توی تبریز بآدم اینطوری میگویند: برو - اگر بگذارند آدم
بگوید ، موجب رضای خداست ۷- طرف - کسیکه گوشش نزدیک
بین است ۸- از کردو خاک خورهای بنام!

مته ای ↓ :

۱- نور چشمی سگ ! ۲- معده شور ۳- رفت و آمدهای کولیا
یک «جو» اش بهتر از هفت هشت تا آبادیست ۴ - میز غذا خوری چهارپایان
۵- قیر هم زده - وضع کسب و کار ۶- مواظب باشید بکسی نگوئید چون
این کلمه سره ۷- چند تا کرامت ۸- کارش همین است که شما دارید
میکنید! «ن - وحید یوسفی»

حل جدول شماره ۴۰

چپقی - : ۱- ابو طیاره ۲- ری - بالش ۳- اکسیر -
وس ۴- یا - دهو ۵- شرف - چا ۶- کیس بریده ۷- مرشد ۸- هندل
- هتل .
قلیونی ↓ : ۱- آرایشگاه ۲- بیکاری ۳- فساد ۴- طیب ۵-
یار - چرم ۶- ال - دایره ۷- رشوه - دشت ۸- سوت دل .

برندگان جدول شماره ۴۰

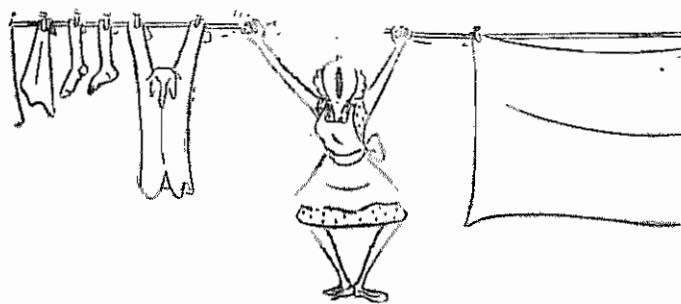
۱- تبریز : آقای سید کمال الدین اخلاقی ۲- تهران : آقای
فیروز ایمانی نامور ۳- قم : آقای علی اکرمی .

تصنیفای جدید

به آهنگ «محبوبه» ، آقای «جفلی» ! سازنده : هادیخان
خواننده : خواننده!

معلومه !
معلومه ، هر کس میشه دیپلم
معلومه که رد میشه تو کنکور
معلومه ، اندر پی تحصیل
هر کی میره بیخود میزنه زور
بهت گفتم ول کن ، تو نشنیدی و رفتی
ز دست شهریه ، ضرر دیدی و رفتی
حرفم رو نکردی چو تو باور
رفتی پی تحصیل تو بد اختر
معلومه پشیمان شوی آخر
معلومه پشیمان شوی آخر

تو اکنون شدی از کرده پشیمان
دل غمزه و زار و نزاره
چکوم بتو ای آدم نادان
که ایندوره سواد فایده نداره
بهت گفتم ول کن ، تو نشنیدی و رفتی
بزر شهریه تو زائیدی و رفتی
حرفم رو نکردی تو چو باور
رفتی پی تحصیل ستمگر
معلومه پشیمان شوی آخر
معلومه پشیمان شوی آخر



- آهای ... کمک کنید !

« نخست وزیر گفت پروژه ساخت مالیات بک و وظیفه ملی است... » جراید



♦ فردوسی : در کتاب نخست - وزیر ...
 توفیق: ... خوش بحال یارکابها!
 ♦ کیهان: وزیر کشاورزی گفت دولت کمبود غله را تأمین میکند
 توفیق: ... البته دولت امریکا خوشه: خانمها کم کم فراموش میکنند که زن هستند!
 توفیق: همونطور که آقايون هم کم کم دارن فراموش میکنند که مرد هستند!
 ♦ توفیق: در امریکا رنگ چشم شما را عوض میکنند.
 توفیق: اونها از این چشم بندبیا زیاد میکنند؟!
 ♦ اطلاعات: فرانسویها در سال گذشته ۸۵ میلیون لیتر آب میوه مصرف کردند.
 توفیق: اینکه چیزی نیست، ما ایرونیا هم در سال گذشته ۸۵ میلیون لیتر آبفوره گرفتیم!
 ♦ هفتگی: آیا شما روشنفکر هستید؟
 توفیق: نهیرما توفیق هستیم!
 ♦ بانوان: هنگامیکه فرزندان شما یا بدبستان میگذارند...
 توفیق: ... میکن یا حضرت عباس بازم بدبختی مون شروع شد!
 ♦ سپیدوسماه: یونجه!
 مولی: متشکرم، سرف شد!
 ♦ اطلاعات: مرده پول کفن و دفن را برداشت و فرار کرد!
 توفیق: ... کی میگه مرده فرار نمیکه...!



رئیس توفیق

— جعفر آقا حموم بودی؟! —

— نه بابا رفته بودم وظیفه ملی مو انجام بدم!

رژیم لاغری

ای آنکه چاق و فربهی، و آنگاه بهر لاغری
 دایم بدگتر میروی، پیوسته دارو میخوری
 گر همچو من آری بسر، دارو نمیخواهی دگر
 چندان خوری خون جگر، گز جان خود هم بگذری
 افتی به بیسی و پیسی، چندانکه بر هر کس رسی
 از زور فقر و مفلسی، خجالت کشی حسرت بری
 زاید سه تا یکوزنت، خرچش فتنه بر گردنت
 لرزه ز ترس از بس تنت، گردی مریض و بستری
 شب چون گنی سرد رسرا، افتی بجان بچهها
 رخت از تو میخواهد رضا، کفش از تو میخواهد پری
 پولی نباشد در برت، نانخور بسی ریزد سرت
 بینی مدام از همسرت، جای نوازش توستری
 موهای ریشت بر کند، آف بر سمبلیت افکنند
 معکم ترا تپیا زند، باساق پای مرمری
 هی بردلت باری رسد، برجانت آزاری رسد
 بهرت طلبکاری رسد، در هر کجا روی آوری
 هر چند دست و پا کنی، خود را بترسو کنی
 هر جور دکان را کنی، هرگز نیابی مشتری
 هی بینی از شیادها، آزارها بیدادها
 هر دم کشی فریادهها، وز کس نیابی یاوری
 از رنج و فقر و درد و غم، بر پشت می چسبند شکم
 چون باشد اینها رویهم، تنهارژیم لاغری



«خروس لاری»

خاصیت وزارت مسکن!

چای شیرین!

هفته گذشته آقای وزیر آبادانی مسکن برای افتتاح (۱۱) خانههای سازمانی کارمندان دولت که قرار است ساختمان آنها از نیمه مهرماه تازه شروع شود با ذریبجان رفتند و مراجعت کردند! ما ضمن ابراز خوشحالی از رفتن و برگشتن ایشان از آدمهای منفی بان سؤال میکنیم اگر ما فی الواقع وزارتخانه ای تحت عنوان وزارت آبادانی مسکن نداشتیم هفته گذشته چه کسی خانههای سازمانی کارمندان دولت را قبل از ساختمان افتتاح میکرد؟!
 چون با تمام وعدههایی که در مورد ارزانی قند و شکر بخلاق الله داده شد هنوز قیمت شکر از کیلو بیست و شش ریال پائین تر نیامده لذا بدینوسیله به کلیه اهالی بی بضاعت تهران شهرستانها اطلاع میشود که اگر عادت دارند صبحها حتماً چای شیرین بخورند بجای خریدن شکر و ریختن آن در استکان، چای خالی در استکان بریزند و قبل از سر کشیدن آن چند کلمه «فارسی» حرف بزنند چون «فارسی شکر» است و طبعاً چای بی شکر را بعد کافی شیرین خواهد کرد!

پیرامون ورود گر سفندها
 هفته پیش با ورود سه هزار گوسفند از ترکیه، عدهای از طرفداران گوشت تقاضا داشتند که گوسفندهای مزبور بر نامههایی در گاباره های تهران اجراء کنند تا اگر در قصابی ها کسی نتوانست آنها را به بیند اقلاً در گاباره ها موفق به تماشای آنها بشوند این تقاضا مثل آنکه داشت مورد قبول واقع میگردد ولی بعداً کاشف بعمل آمد که آئین نامه جدید امور خلافی، پوشیدن لباس کوتاه را برای اجناس مادینه ممنوع کرده است و گوسفند ها بهیچ عنوان نمی توانند در گاباره ها ظاهر شده و اسافل اعضای خود را در معرض تماشای مردم بگذارند! لذا منتفی شد.

قصاب

بقال

میوه فروش



مصاحبه با :

مشعل المپیک

بلند شد مشعل المپیک هر چه دوسو، زد کسی بدادش نرسید مشعل المپیک و دختران سیاه چشم شرقی. آیا درست است که مشعل المپیک پسر خاله دسته دوزی مشعل آزادی آمریکاست؟ مشعل المپیک چند بار در بین راه خاموش شد و دوباره کبریت کشیدند و روشنش کردند... و هزارویک مطلب خواندنی دیگر که بعالم فنی از نوشتن آن صرف نظر شد...

لا بد اطلاع دارید که مشعل المپیک را با هواپیما به تهران آوردند و بعد از یک توقف کوتاه در تهران برای شرکت در مسابقات المپیک ۱۹۶۴ توکیو، به ژاپن بردند اتفاقاً خبرنگار ما که در بدر دنبال یک شخصیت معروف می گشت تا یک رپورتاژ سرهم بندی ازش تهیه کند، در فرودگاه با مشعل المپیک مصادف شد و مصاحبه کوتاهی با او بعمل آورد که عیناً نقل میشود - آقای مشعل المپیک سلام عرض میکنم، حال مبارک خوب است؟ - ای بابا! چه حالی چه احوالی؟ آدم هر کجا سر میکشه دود از کله اش بلند میشه! - منظورتان را نمی فهمم، ممکن است واضح تر بفرمائید - بعله آقا، آدم در این عمر کوتاهی یک چیزهای عجیب و شریبی می بینه که دلش گرمیگیره مثل همین کار کردن بنده و پول گرفتن « اداره خاموشی » یکی از چیزهای عجیب و غریب است بنده در این مدت کمی که در خدمت اولاد داریوش بودم، هر چه روشنائی داشتم بیدریغ بهشان دادم و چشم داشتم هم نداشتم، ولی هنوز وایم را از اینجا بیرون نگذاشته ام که اداره خاموشی دارد تندتوند قبض صادر می کند و از بابت نوری که بنده پخش کرده ام کیلوواتی چهارزار و دهی پول از مشترکین میگیرد؟! - ولی شما هم همچین نوری نداشتید؟

« روزهای جمعه در تهران تمام مغازه ها و حتی بقا اوقصابی و لبنیاتی و سبزی فروشی و غیره تعطیل است و هیچ چیز برای خوردن گیر نمیاید! »



بدون شرح!

هفته قبل (البته مقصود شماره قبل است) دکاگاه به یکی از شعرای گینگی ما بنام «تورنگ» متذکر گفته بود که چرا دیگر شعر نمیگوید و حالا او اینطور جواب داده است.

گینگی :

چقدر گب بز نم، گس می گبا گوش نو گو فله؟ کاکاجان هی مراعی نامه فادن ازچی فادم؟ تازه نامه بینویشتیم چی مرا باکی فادم؟ پست امرای فادم نامه بیته وس نرسه پستخانه به اما وختی رسه پتبه دسه هی بو گو فتم کی گرانی مرا بیچاره بوکود بیشناوسته او بارومی گماجی چاره بوکود؟ بیج گران، مورچه گران، سیاجومی نو خود گران چقدر با جو جو ام جوجول، اخوشکه نان؟ برق وضعه تو هائی - تلفونه کارا تو دانی نرخ اجناس و قرار شهردار تو دانی! چقدر گب بز نم گس می گبا گوش نو گو فله مره گم پس خوبه آدم غم خودیل دوکونه باز وختی تی صدایا ایشانوم دیر گمه ایتابال و پرز نم واز کونه مره گمه من تورنگم و بشم دار جور آواز بخوانم هی مرا هیش بو گو نیده تیش بو گو نید باز بخوانم



شوهر - عزیزم هیچ حق شکایت و اخم و تخم نداری (!) چون قبل از ازدواج من بهت گفته بودم که من غیر از سوپ غذای دیگری بلد نیستم بیزم!!

هشدار به اولیای دانش آموزان

چون بیمه ایران اخطار کرده که از سال آینده کلیه دانش آموزان بیمه خواهند شد و لابد اولیای اطفال باید هر ماه چیزی بابت حق بیمه بپردازند و از طرف دیگر وزارت معارف اعلام داشته که از اول سال تحصیلی آینده از محل «شهریه» دانش آموزان در دبیرستانها تلویزیون نصب میشود و بدین ترتیب میزان شهریه بالاتر خواهد رفت لذا بدینوسیله به اولیای بی بضاعت اطفال هشدار میدهم که اگر میخواهند اطفال آنها در سال آینده از درس خواندن عقب نمانند از هم اکنون برای گرفتن مقداری وام با صندوق بین المللی پول وارد مذاکره شوند زیرا صندوق بین المللی وام فرهنگی و شهریه ای باشخاص میدهد!

دویستی دیروزی
زدست دیده دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد بسازم خنجری نیش ز پولاد ز تم بردیده نادل گردد آزاد با باطاهر عریان

دویستی امروزی
زدست پول و یارتی هر دو فریاد که هر که این دو دارد میکند باد من از این دویکی راهم نندارم از این روز میزنم هر صبح و شب داد بچه ننه تو بزرگان

واردات قند و شکر ممنوع شد.
نسیاست وارد بایران شود - میادافراوان و ارزان شووا
شنیدم که گفتند قند و شکر چوپرسیدم از علتش گفته شد:

پست تندرو

در تعقیب اظهارات هفته گذشته آقای وزیر چابارخونه مبنی بر اینکه بین تهران و شهرستان پست تندرو شروع بکار کرده است، عده ای از ماسئول میکنند که خاصیت پست تندرو چیست؟ در پاسخ این عده یادآور میشویم که پست کندرو همانطور که اطلاع دارید موجب میشد که امر توزیع نامه ها خیلی کند بتأخیر افتد ولی پست تندرو آنطور نیست چون توزیع نامه ها را خیلی تندو سریع بتأخیر میاندازد!

انتقاد به بزرگان!

هفته پیش باستان شناسان داخلی و خارجی اعلام کردند که در ایران شهری بنام «قلعه نو» کشف کرده اند که در ۲۵۰۰ سال پیش با گل و تخم مرغ درست شده. و اینک ما اولادان همان مردم ۲۵۰۰ سال پیش با صدای خروسک شده اعلام میداریم که آهای اجداد بزرگوار ما: یکوقت خیال نکنین در آزمان کار مهمی کردین ها...! که راست میکن و ادعا دارین که کارهای هستین بیاین با تخم مرغ دانه ای سه زار و دهی از اینکارها نکنین چون ما که دهنمون میچاد که حتی بخوایم یکی شو بخیریم وس بکشیم، شهر ساختنش تو سمرقند بخوره!

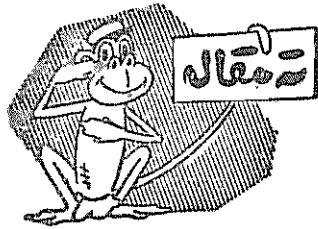
پیشنهاد برای موفقیت اصناف!

روزنامه ها از بی خبری نوشتند: « کمیته تعطیل اصناف میکوشند که طرح تعطیل جمعه هر هفته موفق تر و کاملتر از هفته پیش اجرا شود، با توجه باین خبر بر وجه های توفیق هم به اصناف پیشنهاد میکنند هر هفته که خواستند بر نسامه تعطیل را اجرا کنند بگذارند برای هفته بعد تا طرح تعطیل موفق تر و کاملتر اجرا شده باشد! »

اثر سواد
هفته گذشته اداره راه نشون دهمی رسماً اخطار کرد که از این پس همه تقاضیان بی سواد گواهی نامه را نمیدمی داده نمی شود.
و بدین ترتیب برای اولین بار، با شد که درس خواندن و دیپلم و لیسانس گرفتن خیلی هم کار بیخه دی نیست چون با این مدارک اقلاً گواهی نامه را نمیدمی میشود گرفت.

حالت!

در بیمارستان رشت میخواستند دست دانشجویی را که مجروح شده بود قطع کنند ولی بر اثر مخالفت وی از بریدن آن صرفنظر کردند و آنرا سچ گرفتند.



ممولی بهمه بچه‌های خوب سلام بیده ا یکی از علاقمندهای مشهیدی توفیق چند هفته پیش اومد تهرون و برای بازدید از کارهای انجام نشده! سری هم بدفتر توفیق زد، سراغ کاکا رو گرفت، منوخواست، با گیشیز جون چاق سلامتی کرد ... به چائی دوش هم داغ داغ سر کشیدورفت ا

چیزیکه در تمام مدت باز دید این خواننده علاقمند جلب توجه همه‌مارو کرده بود چشمهای از حدقه دراومده‌او بود که در تمام مدت همینجور کرد مونده بود! هفته‌دیگه به شعر از این بابا برزومه رسید او نوقت بود که ما فهمیدیم توی اون جلسه اون بابا چرا انقدر از ماها تعجب کرده بود! حالا شما هم شعرشو بخونین

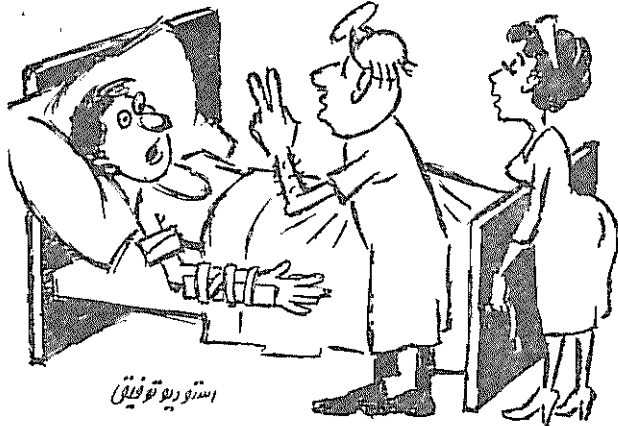
علت تعجبش دستگیر تون میشه **معذرت خواهی از کاکا!**

بازم از نو سلام کاکاجون بتواز دمش حسام، کاکاجون در جهانی که پرز آشوبه حال و احوالتون یقین خوبه (ا) دلتون خوش، دماغتون چاقه آبتون سردو نوتون داغه! سخنی دارم - از تو کاکاجون، بنده دیگر نمیکم پنهنون در ولایت که ای رفیق شفیق میخریدم مرتباً توفیق چون شمارا ندیده بودم من، اسمتارنا شنیده بودم من، داشتیم من چه فکرهای بدی!

که بعیده زیگ نفر مشدی ا بخیاالم که واقماً کاکا جفت چشمش سفیده روش سیاه یا برو بچه های کاکا هم «حاجی فیروزن» همگی از دم! بخیاالم که واقماً مولی هست دم دارو پشمو و توبولی! لیک شخصاً چواومدم تهرون، اومدم چون بخدمت خودتون، دیدم الحق شما همه ماهین همه بهتر از آیت الهین!

صاف و باکین از تمام جهات بر محمد و آل او صلوات حالهم فارغ از خیالم کن با برو بچه‌ها حلالم کن بی چویردم با شتاب خودم عذر میخوام از گناه خودم. کاکا توفیق بچندتا دیلماج (مترجم) آلمانی، انگلیسی، فرانسه، عربی، روسی، ایتالیایی و غیره احتیاج داره. اینا که غیر از کار روزانه خودشون وقت اضافی داشته باشن و آدمهای خوش ذوقی هم باشن کاکاخیلی خوشحال تر میشه.

صبح و عصر و وقت و بیوقت میتونین بدفتر توفیق بیاین. قرون شوما ...



دکتر - دو راه داره : یا دستتو ببریم بندازیم دور ، یا سچ بگیریم خوب بشه !

علی بونه گیر! اه

«هما منظور که میدانید به وزارت با دستری پیشنهاد شده است»
«در آئین نامه امور خلاقی ماده ای گمجا نده شود که خانها نیکه»
«لباس تنگ یا زنده میوشند جلب شوند.»



سریکی از چهارراهها دوتا سوخته بی حیا سینه شو که باز گذاشته مأمور زیر سایه درخت باهم صحبت میکنند :
- حسن آقا اونجا رو بیگا کن.
- کجا رو ؟
- اون دست خیا بونو ... مثل اینکه اون خانومه شلوار تنگ پوشیده ...
- اونکه اصلا شلوار پاش نیست! - همون، حتماً برای اینکه روگم کنه و سر مارو بطاق بگوبه شلوار تنگ شو در آورده گذاشته خونه!
- آره، بیحیا جوراب هم پاش نیست!
- پس تا سوار تا کسی نشده بدو که بیریش کلوتری.
- بریم ...
توی یکی از خیابانهای فرعی دو تا مأمور جلوی یک خانم سانیما نبال برجسته ارا گرفته اند و مشغول یکی بدو هستند :
- من همه جاشو دست کشیدم ... فقط کرسش بخورده تنگ بود که سنجاق کردم به صورت مجلس!
- منم انگشتر شو که تنگ بود با سنجاق قلبی به صورت مجلس آویزون کردم!
- آره! ایرادهاش قانونی نبود چی کاظم آقا ؟
- میگویم تقصیر خودشه گاه شلوار تنگ نهوشیده!
- آره خوبه!
- خانوم لطفاً بفرمائید کلوتری ...
جلوی در یکی از قهوه خانه‌ها دو تا مأمور در حالیکه استکان چائی شانرا هورت میکشند باهم صحبت میکنند :
- داش اصغر می بینی ... پدر

لطایف الطوائف

«پسر خاله» عبدالواکانی

متر از خربزه

عیالواری بر سر خریدن خربزه بطواف چانه میزد صاحب نظری وی را گفت :
- ای بی نوا ، فکر تان کن که خربزه آبت .
عیالوار نیشش تابنا گوش رفت و جواب داد :
- بخدا آب خربزه ای باشد که متری بیست و سه تومان بخرم!
نصیحت!

گویند شیخ کشک الدین هر صبح پسر را موعظه میکرد دو میگفت :
- ای فرزند تا توانی نرم خو و بی خاصیت باشی و با کس تندی مکن، چه فلفل تند بود که سرش را در هاون کوبیدند و استخوانش را نرم کردند.

تعطیل

دبلمه ای را پرسیدند :
- زآن زمان که تعطیل جمعه اصناف متداول کشته ، چه میکنی ؟
جواب داد :
- از هفته شش روز بدنبال کار میگردم و در یوم آدینه تعطیل میتمایم!

سفره رنگین

کدائی کولیاری از نان خشک بدوش گرفته آو بر در خانه ای بتکدی ایستاده بود . لختی نگذشت که اهل خانه طمع در کولبارش ستند و او را به لطایف الحیل بدرون خانه کشیده و به چاه انداختند . آنگاه از قازورات کولیبار او سفره ای رنگین، ساختند و از باریتعالی برایش طلب آمرزش کردند .

چکنم؟

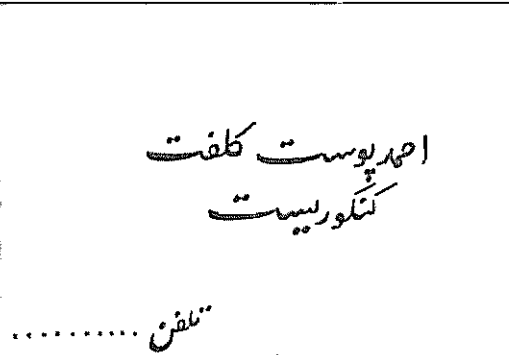
فقیر بچه ای سالها بمکتب میرفت و درس مالا باجی فهم نمیکرد .
روزی مالا باجی ویرا گفت :
- بنویس حکیم .
نوشت : چکنم
گفت : بخوان
خواند : چکنم؟
مالا باجی بر آشف و بگفت : تادراین جای تحصیل میکنی بسوز و بساز و دم بریار!
تاجر شدم ...

خواجه منتخورالدین مردی را گفت :
- دو خروار نان داشتم ، تا بینوایان خیر شدند همه را خورده بودم .
مرد گفت : من نیز روزی یک لقمه نان روزی داشتم، تا خبر شدم رندان خورده بودند .

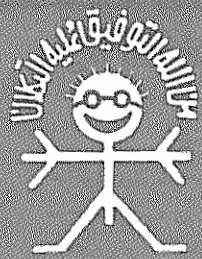
دیده و شنیده

مردی با کزلیک گوش خود میبرد . شخصی وی را گفت با گوش خود دشمنی چرا کنی .
مرد گفت : من با دشمنی نکنم ، بل او بمن دشمنی کند و دروغ همی گوید .
گفت : چگونه
گفت : اینگونه که تادراین ولایت زیسته ام، چیزهایی شنیده است که من بچشم ندیده ام .

«عده ای از شرکت کنندگان در کشور دانشگاه سانهاست که در کشور شرکت میکنند و مردود میشوند» - جراید



کارت ویزیت (!)



پویش تهرانت با شریزبانان
حکایت سرگم ازسان که دران

روزنامه طنز
توفیق

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

رئیس هیئت تحریریه: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

صاحب امتیاز و مدیر: حسن توفیق

توفیق روزنامه ایستادی و تیش که هیچ حزب درسته کویستی بستگی نظیر در

در اداره ثبت - ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال و در اداره
جنگلبانی ۷۰۰۰۰۰۰۰ ریال بلند کردند - جرایم



رستوریو توفیق

کالا توفیق - ناقلا خوب جیبها تو پهر می کنی ما...؟
مال مردم خود - چیکار کنیم دیگه، کار فیکو کردن از پهر کرون است!؟